گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید ناوسروان محسن میرزاپور از شهدای ناو دنا

دوست نداشت حتی یک وجب از خاک ایران به‌دست بیگانه بیفتد

■صغری خیل‌فرهنگ

شهید ناوسروان محسن میرزاپور از کارکنان فداکار نیروی دریایی ارتش و از ارشدهای مکانیک موتور ناوشکن دنا بود که بیش از دو دهه از عمر خود را در راه خدمت به وطن سپری کرد. او در کنار روحیه‌ای مسئولیت‌پذیر و عاشقانه نسبت به کار، در زندگی شخصی نیز همسری مهربان، پدری دلسوز و تکیه‌گاهی آرامش‌بخش برای خانواده‌اش بود. در یادل که پناه همسر و یگانه دخترش بود و در حمله ناجوانمردانه صهیونی- امریکایی به ناو دنا به شهادت رسید. همسرانه‌های مریم اسدی، همسر شهید را با هم بخوانیم.

■■■

■ ارشد مکانیک موتور ناوشکن دنا

همسرم از شهدای ناوشکن همیشه قهرمان دنا در نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران بودند. ایشان در سن ۴۱ سالگی به مقام والای شهادت نائل شد. شهید محسن میرزاپور دارای مدرک دیپلم بود و به عنوان ارشد مکانیک موتور ناوشکن دنا در نیروی دریایی ارتش خدمت می‌کرد. ایشان با تعهد، تلاش و روحیه‌ای فداکارانه در راه خدمت به کشور فعالیت داشت و سرانجام در همین مسیر به افتخار شهادت رسید. از دوران کودکی، انسانی صادق و نمازخوان بود. این از ویژگی‌های بارز اخلاقی ایشان بود. محسن همیشه احترام زیادی برای پدر و مادرش قائل بود و با مهربانی با آنها رفتار می‌کرد. هر زمان که به شهرستان می‌رفتیم، تا جایی که می‌توانست کارهای پدر و مادرش را انجام می‌داد و در خدمتشان بود. همسرم اخلاق نیکوی فراوانی داشت، از جمله صداقت، مهربانی و خوش‌رفتاری. با بچه‌ها بسیار مهربان بود و همیشه برای من و دخترمان از هیچ تلاشی دریغ نمی‌کرد و با تمام وجود برای خانواده‌اش وقت می‌گذاشت. ایشان فردی بسیار میهمان‌نواز بود و همیشه دوست داشت در خانه میهمان داشته باشیم یا به میهمانی برویم. این روحیه گرم و صمیمی، یکی از خصوصیات زیبای ایشان بود که همه آن را دوست داشتند.

■ ۲۰ سال زندگی عاشقانه

آشنایی ما از طریق دخترخاله شهید شکل گرفت که از دوستان دوران دانشگاه من بود. پس از یک سال آشنایی با هم ازدواج کردیم. در همان زمان نیز همسرم در نیروی دریایی ارتش مشغول خدمت بود. او همیشه وقتی از سر کار به خانه می‌آمد، تمام خستگی‌ها و ناراحتی‌های کار را پشت در می‌گذاشت و با آرامش وارد خانه می‌شد. با این حال، گاهی از اتفاقات و کارهای روزانه‌اش برای ما تعریف می‌کرد و به همین دلیل من هم تا حدی با فضای کاری او آشنا شده بودم. من و همسرم ۲۰ سال زندگی عاشقانه در کنار هم داشتیم و حاصل این زندگی یک دختر ۱۹ ساله است که امسال وارد دانشگاه می‌شود. تمام اولویت‌های زندگی‌اش من و دخترمان بودیم. او عاشق واقعی دخترش بود و برای هر دوی ما تکیه‌گاهی امن و مهربان به شمار می‌آمد. او به خانواده‌اش عشق می‌ورزید و هر زمان که فرصتی پیدا می‌کرد، دوست داشت وقتش را در کنار ما بگذراند. حضورش در خانه همیشه با آرامش، محبت و صمیمیت همراه بود.

■ ناو خارگ

همسرم عاشق کارش بود و همیشه مسئولیت کارهایش را با جدیت می‌پذیرفت. چند سال پیش در زمان حادثه آتش‌سوزی ناو خارگ (مهم‌ترین ناوهای پشتیبانی نیروی دریایی ارتش ایران) نیز حضور داشت. در آن حادثه، او از آخرین نفراتی بود که ناو را ترک کرد و تا آخرین لحظه تلاش کرد تا دوستان و همکارانش را نجات دهد. خوشبختانه در آن حادثه کسی به شهادت نرسید. از آن زمان به بعد، هر وقت عکس ناو خارگ را می‌دید، بغض می‌کرد، چون آن روزها و سختی‌هایی که با همکارانش پشت سر گذاشته بودند، برایش فراموش‌نشدنی بود.

> چند سال پیش در زمان حادثه آتش‌سوزی ناو خارگ (مهم‌ترین ناوهای پشتیبانی نیروی دریایی ارتش ایران) نیز حضور داشت. در آن حادثه، او از آخرین نفراتی بود که ناو را ترک کرد و تا آخرین لحظه تلاش کرد تا دوستان و همکارانش را نجات دهد. خوشبختانه در آن حادثه کسی به شهادت نرسید. از آن زمان به بعد، هر وقت عکس ناو خارگ را می‌دید بغض می‌کرد، چون آن روزها و سختی‌هایی که با همکارانش پشت سر گذاشته بودند، برایش فراموش‌نشدنی بود

■ سفر خوبی است!

در دوران جنگ دوازده‌روزه نیز همسرم در حالت آماده‌باش بود و ما تا حدود ۴۰ روز بعد از جنگ او را ندیدیم. در تمام آن روزها همیشه سعی می‌کرد به من و دخترمان آرامش بدهد، اما خودش را برای هر اتفاقی آماده کرده بود، حتی چند ماه بعد از آن روزها، وصیتنامه‌ای پیدا کردم که همسرم در همان دوران نوشته بود. موضوع سفر صلح و دوستی میلان چند ماهی بود که در خانه درباره آن صحبت می‌شد. همسرم شور و شوق زیادی برای این سفر داشت و می‌گفت: «این سفر، سفر خوبی است.» او از این مأموریت خوشحال بود و با علاقه درباره آن صحبت می‌کرد. همسرم عشق زیادی به کشورش داشت و هیچ‌وقت دوست نداشت، حتی یک وجب از خاک ایران به دست بیگانه بیفتد.

■ ۱۳ اسفند ۱۴۰۴

دوستانش از نحوه شهادتش چنین روایت کردند: در ساعت ۳:۳۰ صبح روز ۱۳ اسفندماه، اولین اژدر به ناوشکن دنا در آب‌های اطراف سریلانکا اصابت کرد. با اژدر اول تنها تحرک ناو مختل شد و کسی آسیب ندید، اما پس از آن اژدر دوم شلیک شد که بر اثر آن، ۱۰۴ تن از ملوانان ارتشی به شهادت رسیدند. ما ساعت ۲:۳۰ بعدازظهر ۱۳ اسفند خبر شهادت همسرم را از دوست همراهش دریافت کردیم. در ۲۸ اسفندماه صبح برای نخستین بار با چشمانی اشکبار پیکر همسرم را در گلزار شهدا دیدیم و در ۲۹ اسفند، با دلی شکسته و غمگین، پیکر بی‌جانش را بدرقه و به خاک سپردیم.

■ دومین و آخرین سفر دریایی با ناوشکن دنا

اکنون هر زمان که به مزارش می‌روم، از دلتنگی‌هایم برایش می‌گویم و با او حرف می‌زنم. همین صحبت‌ها کمی دلم را آرام می‌کند. در طول سفرهای دریایی‌اش، همسرم همیشه با ما در تماس بود. تقریباً هر روز تماس می‌گرفت و گاهی حتی روزی سه بار با من صحبت می‌کرد. این سفر صلح و دوستی میلان دومین سفر او با ناوشکن دنا بود. اولین سفرش با دنا سفر مالزی بود که خیلی آن را دوست داشت. بعد از بازگشت، با شوق فراوان عکس‌ها و فیلم‌های زیادی از آن سفر را به من و دخترمان نشان داد.

گفت‌وگوی «جوان» با پدر شهید ناوبان‌یکم کمیسر دریایی علیرضا مهرپور از شهدای ناو دنا

می‌گفت شهادت برایم از عسل شیرین‌تر است

■نرگس انصاری

ناوشکن دنا ۱۳ اسفندماه ۱۴۰۴ در حالی که از رزمایش صلح میلان در هند به کشورمان بازمی‌گشت، در آب‌های بین‌المللی نزدیک کشور سریلانکا مورد حمله وحشیانه یک فروند زیردریایی امریکایی قرار گرفت و ۱۰۴ نفر از خدمه این ناوشکن به شهادت رسیدند. شهید ناوبان‌یکم کمیسر دریایی علیرضا مهرپور یکی از آن شهدا بود. پدرش می‌گوید: «متأسفانه از آبان‌ماه که علیرضا به بندرعباس رفت، دیگر نتوانستیم او را ببینیم. وقتی هم قرار بود برای مأموریت دریایی اعزام شود، به‌خاطر حال نامناسب مادرش نتوانستیم برای بدرقه به بندر برویم. این یکی از حسرت‌هایی است که همیشه در دل ما مانده است. علیرضا در پیامی به برادرش نوشته بود که «شهادت برایم از عسل شیرین‌تر است.» او واقعاً عاشق شهادت در راه خدا بود. در ادامه ماحصل هم‌کلامی ما را با پدر شهید ناوبان‌یکم کمیسر دریایی علیرضا مهرپور، افسر تدارکات ناو دنا می‌خوانید:

■■■

■ ته‌تغاری خانواده

علیرضا مهرپور، متولد دوم تیرماه ۱۳۸۲، ته‌تغاری خانواده بود و ارزش زیادی برای همه اهالی خانه داشت. پدرش می‌گوید: در خانواده‌ای کم‌جمعیت و متدین بزرگ شد و از همان کودکی به تربیت و آموزش او خیلی اهمیت می‌دادیم. در بهترین کلاس‌ها آموزش دید و همیشه با تلاش درس می‌خواند. در دانشگاه افسری با معدل ۱۹ لیسانس مدیریت گرفت و افسر تدارکات ناو دنا شد. خودم راننده کامیون هستم و بارها از سختی‌های نظامی بودن برای علیرضا تعریف کردم، اما او با علاقه و اراده قوی گفت: «دوست دارم این راه را ادامه بدهم، تحمل می‌کنم.» دوره آموزشی برای همه ما سخت بود، مخصوصاً بعد از ۱۸ سال برای اولین بار دور شدن از علیرضا لحظات دشواری را برای ما رقم زد. علیرضا بسیار عاشق خانواده، ورزش و تفریح بود. از زمان تولدش، انگار برکت و رونقی خاص وارد خانه ما شد و همیشه باعث شادی و رشد خانواده بود.

■ تجربه یک مرد ۱۰۰ ساله

پدر شهید در ادامه می‌گوید: رابطه ما فقط پدر و فرزندی نبود، گاهی حس می‌کردم مثل یک برادر در کنارم است. در بسیاری از کارها مرا راهنمایی می‌کرد. با اینکه سن زیادی نداشت، اما آنقدر فهم و درک داشت که انگار تجربه یک مرد ۱۰۰ ساله را در وجودش داشت. در طول ۲۲ سال زندگی‌اش، علیرضا همیشه مهربان، باادب و صبور بود. در کارهای خانه کمک مادرش بود و خیلی دست من را می‌بوسید. در اوج ناراحتی هم، صبوری می‌کرد. او بسیار به خانواده احترام می‌گذاشت و با همه با محبت و خونگرم برخورد می‌کرد، آنقدر که وقتی خبر شهادتش رسید، همه شهر و دوستانش ناراحت و غمگین شدند، این رفتار نشان از شخصیت برجسته‌اش داشت. او همیشه دوست داشت به دیگران کمک کند. هر کس او را می‌شناخت، از اخلاق خوب و دل بزرگش حرف می‌زد.

■ ما برای رزمایش می‌رویم

او از فعالیت‌های بسیجی شهید چنین می‌گوید: علیرضا عضو فعال بسیج محله بود. او در حوزه ۳۵۵ رباط کریم، در پایگاه علی‌ابن‌ابیطالب(ع) فعالیت داشت. قبل از رفتن به ارتش، در گشت‌های محله شرکت می‌کرد و نقش فعال در برنامه‌های بسیج داشت. در بیشتر مأموریت‌ها شرکت می‌کرد و مسئولیت‌پذیری برایش خیلی مهم بود. مادرش بیمار بود و علیرضا خیلی او را دوست داشت؛ مادرش همه زندگی‌اش بود، اما به خاطر شغل نظامی و مأموریت‌هایش همیشه نمی‌توانست آن‌طور که دلش می‌خواست به خانه بیاید و به مادرش سر بزند. در زمان جنگ ۱۲ روزه، با وجود نگرانی خانواده، خودش می‌گفت که فرمانده‌شان برای اعزام به منطقه جنگی نیرو خواسته است. علیرضا داوطلب شد. برای اینکه خانواده نگران نشوند، مخصوصاً به خاطر بیماری قلبی مادرش، همیشه سعی می‌کرد ما را آرام کند. می‌گفت: «ما برای رزمایش می‌رویم و جای نگرانی نیست. خودتان را ناراحت نکنید.» حتی وقتی عکس می‌فرستاد، می‌گفت: «ناوهای کشورهای دیگر هم کنار ما هستند، نگران نباشید.»

> آن روزها، روزهای بسیار سختی برای ما بود. واقعاً دیدن داغ عزیزترین نفر برای آدم دشوار است، آن هم زمانی که کاری از دست برنمی‌آید. لحظه‌به‌لحظه داریم آب می‌شویم و این غم هرگز از دل ما بیرون نمی‌رود. بعد از ۱۵ روز، پیکر شهدا به وطن برگشت و ما برای دیدار با علیرضا به معراج شهدا رفتیم. پیکر علیرضا دو روز در تهران تشییع شد و سپس به رباط کریم، وطن خودش منتقل شد. مراسم تشییع در رباط کریم باشکوه و بی‌نظیر بود. مردم واقعاً سنگ تمام گذاشتند

■ عاشق شهادت در راه خدا

آخرین دیدار و وداع خانواده با علیرضا به پنج ماه قبل از شهادتش بازمی‌گردد. پدر شهید با حسرت می‌گوید: «متأسفانه از آبان‌ماه که علیرضا به بندرعباس رفت، دیگر نتوانستیم او را ببینیم. وقتی هم قرار بود برای مأموریت دریایی اعزام شود، به خاطر حال نامناسب مادرش نتوانستیم برای بدرقه به بندر برویم. این یکی از حسرت‌هایی است که همیشه در دل ما مانده است. علیرضا در پیامی به برادرش نوشته بود که «شهادت برایم از عسل شیرین‌تر است.» او واقعاً عاشق شهادت در راه خدا بود.

روز ۱۳ اسفندماه بود که خبر شهادت را از خبرگزاری‌ها شنیدیم. بلافاصله به ستاد ارتش تهران مراجعه کردیم. به ما گفتند هنوز لیستی از سریلانکا نیامده است. ما تا آخرین لحظه امیدوار بودیم که علیرضا جزو مجروحان باشد، اما این‌طور نبود.

آن روزها، روزهای بسیار سختی برای ما بود. واقعاً دیدن داغ عزیزترین نفر برای آدم دشوار است، آن هم زمانی که کاری از دست برنمی‌آید. لحظه‌به‌لحظه داریم آب می‌شویم و این غم هرگز از دل ما بیرون نمی‌رود. بعد از ۱۵ روز، پیکر شهدا به وطن برگشت و ما برای دیدار با علیرضا به معراج شهدا رفتیم. پیکر علیرضا دو روز در تهران تشییع شد و سپس به رباط کریم، وطن خودش منتقل شد. مراسم تشییع در رباط کریم آنقدر باشکوه و بی‌نظیر بود که تا به حال چنین جمعیتی برای تشییع جنازه‌ای در این شهر دیده نشده بود. مردم واقعاً سنگ تمام گذاشتند.

■ ثبت‌نام در «جانفدا»

در پایان او از ثبت‌نامش در «طرح جانفدا» می‌گوید: «می‌خواهم انتقام خون پسرم را از امریکا بگیرم و برای همین اولین اقدامی که انجام دادم ثبت‌نام در لیست جانفدا بود. این روزها خیلی سخت بود و هنوز هم در اضطراب و نگرانی هستیم که شاید اشتباهی رخ داده باشد و پسرم جزو شهدا نباشد. واقعاً او نور چشم مادرش بود و تنها دلخوشی خانواده ما محسوب می‌شد. با رفتن او، ما یعنی من، مادر، برادر و خواهرش، خیلی داغدار و غمگین شدیم. غم از دست دادن عزیزمان خیلی سخت است و هنوز هم حتی نمی‌دانیم چگونه از این غم عبور کنیم.

علیرضا نسبت به مسائل جهان اسلام حساس بود و از جنایت‌هایی که علیه مردم بی‌گناه انجام می‌شد ناراحت می‌شد. همیشه آرزو داشت روزی قدس شریف آزاد شود و مردم مظلوم در آرامش زندگی کنند. با اینکه بیشتر وقت‌ها در مأموریت و داخل دریا بود، اما ارتباطش با دوستان و جوانان قطع نمی‌شد و همیشه آنها را نصیحت می‌کرد که در مسیر انقلاب و ارزش‌ها ثابت‌قدم باشند.»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۶۱۳

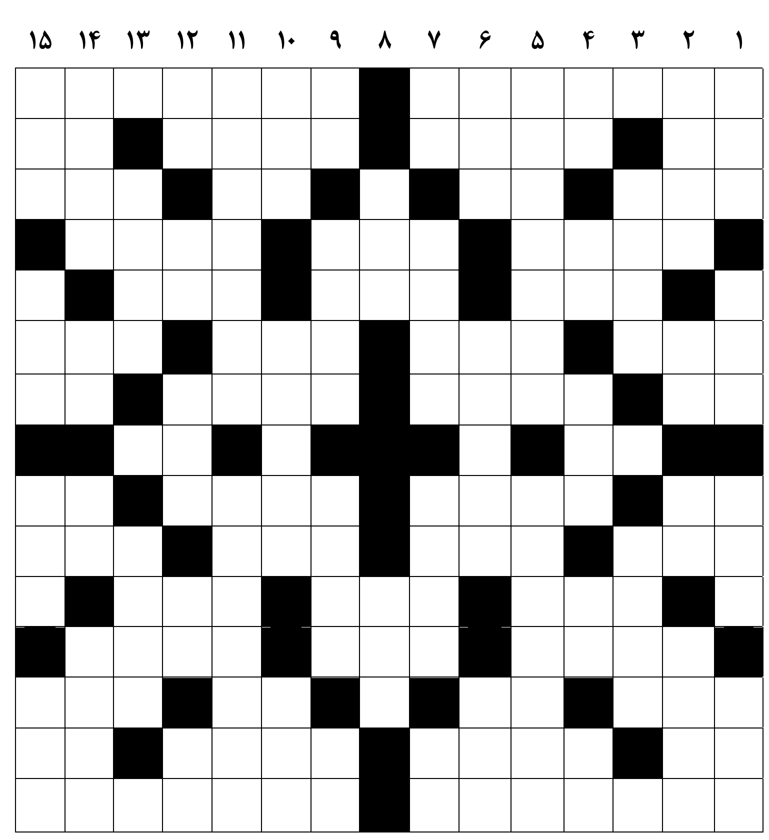

از راست به چپ

■۱- کشور گازی شمال آفریقا- وسیله سنجش ارتعاش در فیزیک ■۲- کتف- سخن‌چین- پرنده سخنگو- مخفف هستم ■۳- سود و فایده- درخت زبان گنجشک- پژمرده و بی‌حال- بستر حرکت قطار ■۴- سمت راست- واحد شمارش گلوله- دریافت ■۵- ته‌نشین مایعات- مجموعه گازهای محیط پیرامون ما- شهری در ایتالیا ■۶- حشره‌ای که از شیره درختان تغذیه می‌کند- آینده- شر- نام دلون ■۷- حمله نظامی- بزرگی و شوکت- سرشت و خوی- ماه سرد ■۸- سطح دست- حرص و طمع ■۹- بالابر ماشین- اصلاح متن- از فرشتگان شب اول قبر- شکم‌بند طبی ■۱۰- دیوار کاهگلی- چین و شکن- برابر و مقابل- قیم ■۱۱- حافظه- شهر باران- صدای کافی ■۱۲- دانشمند- مجلسی برای اموات- کاشتن اندیشه در مغز دیگران ■۱۳- شنبه عرب زبان- همراه هم- تخم مرغ فرنگی- از شهرهای استان فارس ■۱۴- بخار دهان- چتر گیاهی- سازی قدیمی که بیش از هزار سال قدمت دارد- تکیه بر پشتی ■۱۵- نوعی موشک ضد هواپیما و دوش پرتاب- از مراسم ازدواج

از بالا به پایین

■۱- انتها- نمونه خروار- لطیفه- ستاره‌ای ریز در دب اصغر ■۲- سرسرای بزرگ ورودی- تکل نشده- چه وقت- علمدار کربلا ■۳- تهاجم- زمین بی صاحب ■۴- جای لغزش- حرف توفیر- کتاب ابن‌سینا- پهلوان- از مبطلات روزه ■۵- گازی که از آن در دستگاه‌های سردکن استفاده می‌شود- عبادتگاه زرتشتیان ■۶- هذیان- تفاوت- موت ■۷- درخت انگور- آماده و فراهم- نام پدر حضرت ابراهیم- صندلی فرنگی ■۸- مکر و حیله- دشنام ■۹- درویش را غنیمت است- ربط‌دهنده- سوگ و عزا- یزدان ■۱۰- سال آذری- خالق رمان آرزوهای بزرگ- شتر بیمار- تکرار حرفی ■۱۱- ماده تنظیم‌کننده قند خون- دنبال سرنخ می‌گردد ■۱۲- عضو رونده- عدد سه رقمی- از آلات موسیقی- نت ■۱۳- آرزوی خیالی- آگاه ■۱۴- ناپدید و از میان رفته- دشمن سخت- از آدم بسرشتند و به پیمانه زدند- پایتخت نروژ ■۱۵- سوره مورچه- ساعت عهد بوق- رگ حیاتی مصر- ایمن

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه‌در‌سه فقط یک‌بار به کار روند.

			۸		۹			
۹						۱		۲
۶	۷			۲				
					۳		۱	
		۲			۷		۹	
۷		۴			۶			
۳	۵							
						۹	۴	۳
				۹	۲			

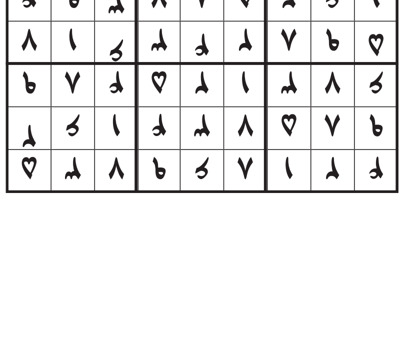

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۶۱۲

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	د	ا	ر	ف	ا	ن	ی	■	ب	ی	ب	ض	ا	ع	ت
۲	ع	ش	ی	ر	ه	■	ل	ک	ل	ک	■	ر	م	ا	ن
۳	و	و	ش	و	■	ر	ا	و	ی	■	ک	س	ا	ی	ی
۴	ا	ر	ت	■	ا	و	ن	د	■	ه	ل	■	م	ل	س
۵	■	■	ر	ا	ت	ب	■	ک	ل	م	ا	ت	■	ه	ر
۶	م	ز	■	ت	ی	ن	ر	■	و	ا	ه	م	ه	■	و
۷	ا	ن	س	■	ل	ا	ت	ا	ر	ی	■	ت	ا	س	ی
۸	ن	گ	ر	ا	ن	■	ا	ب	د	■	ا	ع	ل	ا	م
۹	و	ی	ا	ر	■	ا	ت	ر	ی	ا	د	■	و	ح	ی
۱۰	ی	■	ب	م	ا	ن	ی	■	ک	م	ا	ل	■	ر	ز
۱۱	ل	م	■	ل	و	ت	و	س	■	ا	ر	ی	ش	■	■
۱۲	ن	ا	س	■	ک	ر	■	ه	ا	ر	ی	■	ف	ک	ه
۱۳	و	ز	ی	ر	ی	■	ر	ن	د	ه	■	ن	ی	ل	و
۱۴	ی	و	ا	ن	■	ک	م	د	ی	■	ا	و	ر	ن	گ
۱۵	ر	ت	ق	و	ف	ت	ق	■	م	د	ی	ح	ه	گ	و